

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، ص ۸۵-۱۲۶

آه ز نفس فضول (بررسی و تحلیل تصاویر هنری نفس در آثار منظوم مولوی)

دکتر عبدالله ولی پور* - دکتر رقیه همتی**

چکیده

نیل به کمال معنوی انسان، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشر در عرفان اسلامی است. انسان برای رسیدن به کمال معنوی خود، با موانع و مشکلات زیادی روبه‌روست که مهم‌ترین آن‌ها نفس اماره است. در عرفان اسلامی، نفس مراتب گوناگونی دارد، بنابراین شناخت آن بسیار دشوار است. مولوی به‌عنوان عارفی برجسته، بر این امر وقوف کامل داشته، از این روی برای شناساندن دقیق این جوهر مجرد و به تصویر کشیدن رذیلت‌های آن برای مخاطبان خود، از شیوه‌های مختلفی بهره برده است تا بتواند مریدان خود را از افتادن به دام نفس بر حذر دارد و آن‌ها را در راه رام کردن نفس یاری کند. در این باره نویسندگان در این جستار کوشیده‌اند تا به شیوه توصیفی تحلیلی، تصاویر و نمادهای مختلفی را که نفس را در آثار منظوم مولوی نشان می‌دهند، استخراج و طبقه‌بندی و

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور a.valipour@pnu.ac.ir

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور hemmatiro@pnu.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۷/۹/۱۹

تاریخ وصول ۹۷/۶/۱۲

بررسی کنند. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که مولوی برای شناساندن و محسوس جلوه دادن زشتی‌های نفس اماره، به شکل گسترده از صفات انسانی (تشخیص)، نمادهای حیوانات، پرندگان، حشرات، خزندگان و جوندگان، موجودات خیالی، اشخاص با چهره‌های مختلف مثبت و منفی، عناصر اربعه، پدیده‌های طبیعی، عناصر ساخت بشر و... استفاده کرده است؛ که در این میان، شگردهای هنری تشخیص نسبت به تصاویر دیگر بسامد بسیار فراوانی دارند و تصاویر مربوط به اشخاص و حیوانات با چهره مثبت و همچنین موجودات خیالی، کمترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند.

واژه‌های کلیدی

نفس اماره، مولوی، مثنوی، غزلیات شمس، نمادها، تصاویر هنری.

۱. مقدمه

در عرفان اسلامی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی انسان، دست‌یافتن به تکامل معنوی انسان است. انسان برای نیل به این مطلوب، با موانع عدیده‌ای روبه‌روست که اساسی‌ترین آن‌ها وجود جوهری مجرد به نام «نفس» در ذات انسان است؛ و همین نفس است که به‌عنوان خطرناک‌ترین و دشمن‌ترین دشمن انسان، همیشه در بین دو پهلووی وی در کمینش نشسته و او را از رسیدن به تکامل بازمی‌دارد. نفس در عرفان اسلامی یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث تلقی می‌شود. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی در تعریف نفس می‌خوانیم که «نفس، جوهر مجردی است که در ذات نیاز به ماده ندارد، ولی در فعل نیاز به ماده دارد» (سجادی، ۱۳۸۳: ۷۶۴) و در رساله قشیری آمده است: «نفس چیزی بود لطیف اندر قالب که محل خوی‌های ناپسندیده بود، همچنان که روح لطیفه‌ای در این قالب که محل اخلاق پسندیده است» (قشیری، ۱۳۷۹: ۱۳۳). هرچند نفس،

دشمن‌ترین جمله دشمنان انسان است، با توجه به اینکه تربیت‌پذیر است و می‌توان افسار این موجود سرکش را در اختیار گرفت و او را رام و مهار کرد، از این‌روی مراتب مختلفی دارد که این مراتب با اسامی مختلفی چون اماره، لوامه و مطمئنه مشهور است. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی می‌خوانیم: «در اوایل تا هنوز ولایت وجود در تحت تصرف استیلا و غلبه او بوده، او را نفس اماره گویند و در اواسط چون تدبیر ولایت وجود به تصرف دل مغروض گردد و نفس به ربه اطاعت و انقیاد او مقلد شود و هنوز از نوازع صفات نفس و تمرّد و استعصای او بقایایی چند مانده بود و بدان جهت پیوسته خود را ملامت کند آن را نفس لوامه خوانند و در اواخر، چون عروق نزاع و کراهت به کلی از وی منتزع و مستأصل گردد و از حرکت منازعت با دل، طمأنینت یابد و در تحت جریان احکام رام گردد و کراهتش به رضا مبدل شود، آن را نفس مطمئنه خوانند» (سجادی، ۱۳۸۳: ۷۶۵).

با توجه به اینکه نفس اماره مفهومی مجرد، انتزاعی و دور از ادراک است، مولوی برای شناساندن هرچه بهتر آن و به تصویر کشیدن رذیلت‌ها و زشتی‌های آن به مخاطبان خود، از ترفندها مختلف هنری استفاده می‌کند تا از این طریق مخاطبان خود را از افتادن به دام نفس بر حذر دارد و آن‌ها را در راه رام کردن و تربیت یاری می‌رساند. نگارندگان این مقاله قصد دارند در این جستار به شیوه توصیفی و تحلیل و طبقه‌بندی داده‌ها، این تصاویر و ترفندهای هنری را بررسی کنند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره آثار مولوی، تحقیقات بسیار زیاد و ارزشمندی انجام یافته است که از آن جمله می‌توان به آثار بدیع الزمان فروزانفر (شرح مثنوی شریف، احادیث و قصص مثنوی و مولانا جلال‌الدین محمد)، آثار عبدالحسین زرین‌کوب (سرنی، پله‌پله تا ملاقات خدا، بحر در کوزه و...) اشاره کرد. در خصوص نفس از دیدگاه مولوی نیز چند مقاله ارزشمند نوشته شده است که از میان آن‌ها می‌توان مقالاتی مانند «بازتاب تمثیلی نفس اماره در مثنوی معنوی» (طهماسبی و ایامی بدرلو، ۱۳۹۵)، «نمادهای جانوری نفس در متون

عرفانی» (رحیمی، موسوی و مروارید، ۱۳۹۳)، «چهره‌های گونه‌گون نفس در مثنوی مولانا» (شجری، ۱۳۸۵)، «جلوه‌های تشبیهی نفس اماره در مثنوی مولانا» (احمدی، ۱۳۹۶) و «تصویرگری نفس با عناصر طبیعت در آثار منظوم مولوی» (شریفیان و حجه‌فروش، ۱۳۸۵) را نام برد. با توجه به اینکه مقالات مذکور «نفس» را به شکل بسیار محدود و فقط در چند دفتر مثنوی و با توجه به نمادهای جانوری یا تک‌بعدی دیگر مورد بررسی قرار داده‌اند، حال آن که تصاویر خلق‌شده در کل مثنوی معنوی و کلیات شمس، بسی فراتر و گسترده‌تر و هنری‌تر از مباحثی است که در مقالات مذکور به آن به‌صورت مختصر اشاره شده است، ضرورت انجام پژوهشی گسترده و جامع در این زمینه مشخص می‌شود. و نگارندگان با توجه به اهمیت شناختِ نفس، سعی دارند آن را در کل آثار منظوم مولوی از جهات مختلف از جمله نمادشناسی، استعاره، تشخیص، تشبیهات جانوری و انسانی و عناصر اربعه مورد تحلیل و بررسی و طبقه‌بندی داده‌ها قرار دهند.

۲-۱. روش پژوهش

روش این پژوهش به‌صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای است که نگارندگان با مطالعه دقیق شش دفتر مثنوی و کلیات شمس تبریزی، ابتدا ابیات مربوط را استخراج و در مرحله بعد داده‌ها را طبقه‌بندی کرده و در پایان به شیوه توصیفی و تحلیلی، به بررسی یافته‌ها پرداخته‌اند.

۲. بحث و بررسی

با توجه به اینکه «نفس» مفهومی مجرد و انتزاعی و دور از ادراک انسان است، شناخت آن و پی بردن به خطراتی که از جانب آن، کمال معنوی انسان‌ها را تهدید می‌کند، دشوار است؛ از این‌رو مولوی برای مجسم کردن رذیلت‌ها و پلشتی‌ها و خطرات آن، از ترفندهای مختلفی بهره می‌گیرد که در ذیل به‌صورت طبقه‌بندی‌شده، اهم آن‌ها بررسی می‌شود:

۱-۲. انسان‌نگاری

یکی از پربسامدترین شگردهایی که مولوی با بهره‌گیری از آن خطرات و رذیلت‌های «نفس» را برای مخاطبان خود مجسم کرده و آن‌ها را از افتادن در دام خطرات نفس بر حذر می‌دارد، بهره‌گیری از تشخیص (personification) است. تشخیص یا انسان‌نگاری که از زیرمجموعه‌های استعارهٔ مکنیهٔ تخیلیه است (نک: شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۷۹)، «در ادبیات، خصوصاً شعر جایگاهی بس والا دارد، زیرا در پرتو آن، شعرها و تصویرهای بی‌روح و بی‌جان شعری، جاندار و پویا می‌شوند» (علوی مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۴) و مفاهیم انتزاعی و ذهنی، با پذیرفتن صفات انسانی، تجسم می‌یابند و برای مخاطبان قابل درک‌تر می‌شوند. مولوی هم با نسبت دادن صفات انسانی متعدد به نفس، در حقیقت به صورت مضمّر، آن را به انسانی تشبیه می‌کند و به این شکل علاوه بر محسوس جلوه دادن آن برای مخاطبان، صفات رذیلهٔ نفس را نیز برای آن‌ها برجسته‌سازی می‌کند و به این ترتیب، مخاطب با شناسایی بهتر نفس، راحت‌تر می‌تواند به مقابله و مبارزه با آن برخیزد و با تمهید مقدمات لازم، و فراهم آوردن تدارکات لازم، در تربیت نفس قدم بردارد.

در متون عرفانی، صفات و ویژگی‌هایی همچون ظلم، زندان روح، حجاب رویت، اساس کفر، خائن، مانع عروج، عبودیت هوا و لذات حسی، نفاق، ریا، دعوی الوهیت، عجب و خودبینی، حرص و شره، طیش و سبکساری، سرعت ملالت، کسالت، بوقلمونی و... (نک: سجادی، ۱۳۸۳: ۷۶۴-۷۶۷) به نفس نسبت داده شده است، و مولوی نیز در مثنوی و کلیات شمس علاوه بر صفات مذکور، صفات دیگری نیز به نفس نسبت داده است که در ذیل این مبحث به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

گِردِ نفسِ دزد و کار او مپیچ هرچه آن نه کار حق، هیچ است هیچ

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۶۳)

- خون‌بهای جرم نفس قاتله هست بر حملش، دیت بر عاقله
(همان، ج ۵: ۲۱۰۱)
- ای برادر صبر کن بر درد نیش تا رهی از نیش نفس گبر خویش
(همان، ج ۱: ۳۰۰۲)
- با لئیم نفس چون احسان کند چون لئیمان، نفس بد کفران کند
(همان، ج ۳: ۳۰۱۰)
- یا قوت کرم قوت شما باز نگیرد خود را گرو نفس علف‌خوار مدارید...
آن نفس فریبده که غر است و غرور است همین عشق بر آن غره غرار مدارید
(همو، ۱۳۷۶: ۲۷۶)
- نفس خسیس حرص‌خو، عاشق مال و گفت و گو یافت به گنج رحمت از دو جهان فراغتی
(همان: ۹۲۰)
- اگر این شه دورو باشد، نه آتش خلق و خو باشد برای جست‌وجو باشد ز مکر نفس کژپایی
(همان: ۹۵۰)
- تو مسکینی در این ظاهر، درونت نفس بس قاهر یکی سالوسک کافر که رهزن گشت و ره‌شینی
(همان: ۹۴۹)

مولوی در این ابیات می‌گوید: نفس دزد است، زیرا اندوخته‌های معنوی و اعمال نیک انسان‌ها را غارت می‌کند؛ قاتل است، زیرا زندگی حقیقی را به نابودی می‌کشاند؛ گبر و کافر است، به سبب اینکه رهزن دین و ایمان است؛ لئیم است، چراکه اماره بالسوء است؛ علف‌خوار است، به علت اینکه انسان را به خور و خواب و عیش و نوش تشویق می‌کند؛ فریبده است به این سبب که زشتی‌ها را در نظر انسان‌ها زیبا جلوه می‌دهد؛ خسیس و حریص است، زیرا انسان را از تنگدستی و فقر و فاقه می‌ترساند؛ کژپاست، برای اینکه در صراط مستقیم حرکت نمی‌کند و همیشه انسان را به بیراهه‌ها سوق می‌دهد؛ قاهر است به این دلیل که حتی می‌تواند بر قوی‌ترین و مؤمن‌ترین انسان‌ها نیز غالب شود.

مولوی علاوه بر صفات مذکور، با صفات دیگری نیز نفس را به صورت مضمهر به انسان همانند می‌کند و از این رهگذر، موجب تشخیص و تجسم آن می‌شود که برای پرهیز از اطالۀ کلام به صورت فهرست‌وار به ذکر آن‌ها بسنده شده است: منافق (همو، ۱۳۷۳، ج ۵: ۳۷۹۷)، جوع البقر (همان، ج ۵: ۲۴۶۸)، قَلَاب (همان، ج ۳: ۴۰۷۱)، ساحر (همان: ۴۰۷۲)، کافر نعمت و گمراه (همان، ج ۶: ۴۷۹۶)، بی‌عهد (همان، ج ۴: ۱۶۵۴)، زیرک (همان: ۱۶۵۶)، کور (همان: ۲۳۵)، ظلوم و ظالم (همان، ج ۳: ۲۴۳۵-۲۴۳۶)، عاقبت‌نگر (همان، ج ۲: ۱۵۴۸)، لعین (همان، ج ۳: ۹۷۴)، پرحرص (همان: ۳۲۸۳)، خودبین (همان، ج ۴: ۳۷۷۷)، مکار (همان، ج ۳: ۲۵۶۰)، پرعیوب (همان، ج ۶: ۲۹۵۱)، وقیح‌خوی (همان، ج ۵: ۶۶۲)، شهوانی (همان، ج ۴: ۲۳۵)، فریبکار (همو، ۱۳۷۶: ۲۷۶)، طرار (همان: ۴۱۶)، اغیار (همان: ۴۱۶)، مُرْتَبِس (همان: ۴۷۵)، ضعیف‌معهده (همان: ۴۷۵)، نقب‌زن و دزد (همان: ۳۰۰)، اوباش (همان: ۳۴۹)، پلید (همان: ۴۳۲)، شوم (همان: ۷۵۹)، لافی (همان: ۷۷۲)، جهود و مشرک (همان: ۳۷۹)، تردامن (همان: ۹۳۸)، بیکار (همان: ۱۳۹۲)، طناز (همان: ۱۴۶۲)، نحس (همان: ۲۷۹)، کوردل (همان: ۳۵۰)، پر ز کین (همان: ۹۰۱)، محدث (همان: ۸۷۲)، ستیزه‌رو (همان: ۸۴۹)، شُح (= بخیل) (همان: ۸۴۲)، خمار ابد (همان: ۷۵۲)، تیرانداز (همان: ۶۹۹)، فضول (همان: ۵۲۸)، حرون (همان: ۳۵۹)، جفایبشه (همان: ۲۶۲)، حسود (همان: ۲۱۰)، مُقَدِّر (همان: ۲۱۰)، آدم‌خوار (همان: ۲۱۰)، غوغا (همان: ۱۳۶)، گنه‌فزای (همان: ۱۲۷۱)، حرام‌خوار (همان: ۱۲۷۱)، ژاژخای (همان: ۱۲۷۱)، سالوس (همان: ۱۲۵۶)، شکم‌خواره (همان: ۱۱۱۵)، سگسار (همان: ۹۴۱) و نسبت دادن همه این صفات مذموم به نفس، نهایت رذیلتِ نفس را به تصویر می‌کشد و بیانگر این است که نفسِ پرعیوب، به‌تنهایی جامع همه صفات زشتی است که داشتن هر یک از آن‌ها می‌تواند آدمی را از مرتبه فرشتگی به مرحله حیوانی تنزل بدهد.

۲-۲. نمادهای حیوانی

حیوانات در متون تمثیلی، کارکردها و نقش‌های زیادی را ایفا می‌کنند و شاعران با

نوع ذاتی خود هر حیوانی را نماد و نشانه شخصی خاص یا مفهوم انتزاعی واژه‌ای قرار می‌دهد و از طریق آن‌ها هم پویایی و تحرک چشمگیری به شعر می‌بخشد و هم مفاهیم ذهنی و غیرقابل درک را برای مخاطبان ملموس‌تر می‌کند. مولوی نیز به‌عنوان عارفی تیزبین و آگاه، برای شناساندن و محسوس نمایاندن زشتی‌ها و پلشتی‌های نفس برای مریدان و مخاطبان عام خود از این شگرد به‌صورت گسترده و تأثیرگذار استفاده کرده است که در ذیل این مبحث، به شکل طبقه‌بندی شده به اهم آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۲-۲. **جانوران اهلی:** مولوی برای به تصویر کشیدن نفس گاهی از حیوانات اهلی استفاده می‌کند. البته باید توجه داشت که «هیچ تصویری ذاتاً خوب یا بد نیست، خواه تصویر اپوکالیپسیکی (Apocalyptic) باشد و خواه تصویر دوزخی، و هرکدام هم که باشد، مربوط به متن است. مثلاً مار به‌سبب نقشی که در داستان عدن دارد، در سنت کتاب مقدس معمولاً تصویر مشئومی است، منتها امکان دارد که رمز حکمت راستین هم بوده باشد... یا رمز شفا» (فرای، ۱۳۸۸: ۲۱۳).

۱-۲-۲-۱. **سگ:** بدون شک در هیچ‌یک از اساطیر جهان سگی را نمی‌یابیم که... با مرگ، جهنم، عالم زیرین، قلمروی نامرئی که خدایان اهریمنی بر آن حاکم‌اند، در ارتباط نباشد» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۶۰۱). «در عرف جوامع اسلامی، نیز سگ را کثیف‌ترین صورتی می‌دانند که در خلقت پدید آمده است (همان: ۶۱۱) و در باورهای دینی (جز وندیداد) سگ از جانوران پلید است که باید از آن دامن برچید و فاصله گرفت، نفس هم همچون سگی پلید است که پیوسته در مزبله دنیا می‌گردد و به خوردن جیفه‌های بی‌ارزش آن دل خوش می‌کند.

گو سگ نفس این همه عالم بگیر کی شود از سگ، لب دریا پلید؟

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۰۲)

ای نفس چو سگ آخر تا چند زنی دندان وز کبر کسان رنجی و اندر تو دوصد چندان

(همان: ۷۰۵)

با تو سگِ نفسِ ما روباهی و مکر آرد که شیر سجود آرد در پیش شغال تو
(همان: ۸۱۴)

جان من از شیر تو شد شیرگیر وز سگیِ نفسِ برستن گرفت
(همان: ۲۲۸)

۲-۲-۱-۲. خر: در فرهنگ نمادها «الاغ مانند شیطان ... نشانه اعمال جنسی، نیروی غرایز جنسی، عوامل غریزی انسان و قسمی زندگی است که گاهاً در حیطه زمینی و جنسی جریان دارد» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۲۲)، «الاغ تقریباً در سراسر جهان، نشانه ظلمانیت و حتی گرایش‌های شیطانی است» (همان: ۲۲۰). برخی مفسران معتقدند که خر بیشتر هنگام گرسنگی و غلبه شهوت بانگ و فریاد می‌کند ... در نمادپردازی‌ها، خر نماد «جهالت، حماقت، ظلمانیت، دنائت، شر و... دانسته‌اند» (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۲۵). و در باورهای مذهبی مسلمانان نیز ابلیس به واسطه خر وارد کشتی نوح شد، و صدای ابلیس همانند صدای خر است و در ادبیات فارسی آن را نماد جسم، کسانی که در بند تعلقات مادی هستند، و عقل دنیاطلب و جهالت دانسته‌اند (نک: رحیمی، موسوی و مروارید، ۱۳۹۳: ۱۵۸). در فرهنگنامه رمزه‌های غزلیات شمس نیز از خر به‌عنوان رمز نفس و نفسانیات یاد شده است (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۳۳۲).

هر آن‌که ترکِ خر گوید ز مستی غم پالان و افساری ندارد
ز خر رست و روان شد پابرنه به گلزاری که آن خاری ندارد
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۸۰)

ز گولی در جوالِ نفس رفتی و گرنی ترکِ این خر می‌توان کرد
(همان: ۲۷۸)

گردنِ خر گیر و سوی راه کش سوی رهبانان و رهداران خوش
هین مهلِ خر را و دست از وی مدار زان که عشق اوست سوی سبزه‌زار
(همو، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۹۵۱)

دشمن راه است خر، مست علف ای که بس خرنده را کرد او تلف

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست عکس آن کن خود بود آن، راه راست
(همان، ج ۱: ۲۹۵۵)

دانک این نفس بهیمی، نرخر است زیر او بودن از آن ننگین تر است
(همان، ج ۵: ۱۳۹۲)

۲-۱-۳. گاو: برای بسیاری از اقوام ترک و تاتار، گاو، تجسد نیروهای اهریمنی است» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۶۸۰). درباره نمادشناسی گاو در فرهنگ نمادها می‌خوانیم: «... میترا پس از رام کردن گاو نخستین، آن را به دخمه‌اش آورد و به دستور خورشید آن را ذبح کرد... این صحنه، نماد جنگ قدرت‌های نیک، علیه ارواح خبیث است» (همان: ۶۸۴). در نمادشناسی تحلیلی یونگ نیز «قربانی کردن گاو نر، نشانه میل به یک زندگی معنوی است که به انسان اجازه می‌دهد بر هوس‌های حیوانی اولیه خود غلبه کند» (همان: ۶۹۰). در فرهنگ ایرانی نیز به‌عنوان نمادی برای بی‌ارزشی، دنیاپرستان، انسان غافل، تن، جهالت و... به کار رفته است (رحیمی، موسوی و مروارید، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۱). با توجه به اینکه در داستان بنی‌اسرائیل، تا زمانی که گاوی با ویژگی‌های خاص ذبح نشد، حقیقت امر بر بنی‌اسرائیل آشکار نگشت و نتوانستند قاتل حقیقی را پیدا کنند، همچنین تا زمانی که گوساله سامری نابود نشد، مردم از پرستش آن دست برنداشتند. نفس نیز گاوی است که باید قربانی شود تا حقیقت روشن گردد و جان آدمی از ظلمات جهل نجات یابد (همان: ۱۶۱). در فرهنگنامه رمزهای کلیات شمس نیز اشاره شده است که گاو در آثار مولوی به‌عنوان رمز نفس استعمال شده است (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۵۵۵).

همه حیات در این است که «اذبحوا بقره» چو عاشقان حیاتید چون پس بقرید؟
(مولوی، ۱۳۷۶: ۳۸۴)

گاو کشتن هست از شرط طریق تا شود از زخم دمش جان مفیق
گاو نفس خویش را زوتر بکش تا شود روح خفی زنده و بهش
(همان، ج ۲: ۱۴۴۵-۱۴۴۶)

۲-۱-۴. اسب: باورهای تثبیت‌شده در ذهن تمامی اقوام، اسب را در اصل با ظلمت

جهان اهریمنی مرتبط می‌داند (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۳۵). به‌زعم «پل دیل» عبور از آستان بلوغ همانا اسبی است که کاملاً نماد سرکشی امیال جوانی انسان است» (همان: ۱۵۳). در فرهنگ مصور نمادهای سنتی نیز اسب دو خصلته معرفی شده است... در خصلت منفی، اهریمن بر آن می‌نشیند، نشانه قوه باه و شهوت و مربوط به جهان زیرین است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۹-۲۰). در فرهنگنامه رمزهای کلیات مولانا نیز از اسب به‌عنوان نفس اماره یاد شده است (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

یکی لحظه بنه سر ای برادر! چه باشد از برای آزمون را؟!
یکی دم رام کن از بهر سلطان چنین سگ را چنین اسب حرون را
(مولوی، ۱۳۷۶: ۸۷)

دل تو شیر خدای است و نفس تو فرس است چنان که مرکب شیر خدای شد دلدل
(همان: ۵۲۷)

۲-۱-۵. بز: در کتب نمادشناسی، درباره بز از منظر نمادشناسی فرهنگ اسلامی و ایرانی، سخنی خاصی ذکر نشده است، ولی در فرهنگ مسیحی، بز نماد اهریمن و ملعون و گناهکاران است و در فرهنگ رومی نماد باه و شهوت است (کوپر، ۱۳۸۰: ۵۸) در انجیل متی (باب ۲۵) حضرت عیسی بزهاکاران را به بز تشبیه کرده است: «آدمیان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد. گوسفندان را در دست راست و بزها را در دست چپ خود قرار خواهد داد... آنگاه به آنانی که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است، بروید» (کتاب مقدس، ۲۰۰۷: ۱۱۲۱-۱۱۲۲). بز نر به‌عنوان نماد آتش میل جنسی... است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۲: ۹۸). همچنین با توجه به اینکه در برخی فرهنگ‌ها، سر شیطان به شکل بز تصویر شده، بز می‌تواند نماد شیطان واقع شود (نک: همان، ج ۴: ۱۲۲).
این نفس ستیزه‌رو، چون بزبچه بالاجو جز ریش ندارد او، نامش چه کنم، ریشو
(مولوی، ۱۳۷۶: ۸۴۹)

۲-۱-۲-۱. **گرِبِه**: گرِبِه در فرهنگ مصور نمادهای ستی، نماد حرکت دزدانه، هوس، شر و مرگ آمده است (کوپر، ۱۳۸۰: ۳۰۶). در ادب فارسی، اغلب ترکیبات و کنایاتی که با لفظ گرِبِه درست شده‌اند، افاده معنای مکر، حيله و رفتار مزورانه می‌کنند، نظیر گرِبِه‌آسا (= کنایه از رفتار مزورانه)، گرِبِه در انبان (= مکار و حيله‌گر)، گرِبِه‌روی (= حيله‌گر و ناسپاس)، گرِبِه شانندن (= حيله به کار بردن) (نک: عفیفی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۱۳۱). گرِبِه‌گون (کنایه از حيله‌گر) (همان: ۲۱۳۲). در غزلیات شمس از فحوای کلام، چنین استنباط می‌شود که مولوی نفس را از نظر رفتار مزورانه و حيله‌گری، به گرِبِه مانند کرده و می‌گوید: اگر نفس بخواهد همانند گرِبِه با من از در حيله وارد شود، من آن را گرفتار می‌کنم.

نفس اگر چون گرِبِه گوید که می‌او گرِبِه‌وارش من در این انبان کنم
(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۲۷)

۲-۱-۲-۲. **شتر (= ناقه)**: بنا به نوشته فرهنگ مصور نمادهای ستی، شتر در فرهنگ ایرانی، تداعی گر اژدهاست (کوپر، ۱۳۸۰: ۲۲۵). سر شیطان، شبیه سر شتر و بز است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۲۲). صرف نظر از دلایلی که در فرهنگ نمادها درباره شتر بیان شده است، مولوی ضمن بیان «تنازع مجنون با ناقه»، به دلیل گرایش مجنون برای رفتن به سوی معشوق، آن را نماد عقل و جان می‌گیرد، و ناقه را به علت واپس‌گرایی و میل به برگشتن به سوی کره‌اش، به تن و نفس تعبیر کرده است.

جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای تن ز عشق خارین چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بال‌ها در زده تن در زمین چنگال‌ها
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۵۴۵-۱۵۴۶)

۲-۲-۲. **حیوانات وحشی**: مولوی گاهی هم از حیوانات وحشی به عنوان نماد نفس استفاده می‌کند:

۲-۲-۲-۱. **گرگ**: در فرهنگ مصور نمادهای ستی «مظهر زمین، شر، بلعندگی و

درندگی» (کوپر، ۱۳۸۰: ۳۰۸) است و در ادبیات عرفانی، آن را نماد «حسادت، حرص و آز، مردم گرفتار نفس، دشمن قهار، جهالت و طمع‌ورزی» قرار داده‌اند (رحیمی، موسوی و مروارید، ۱۳۹۳: ۱۶۲). گرگ اگر به گله‌ای حمله کند، سعی می‌کند تمام حیوانات گله را بدرد... نفس نیز اگر بر وجود کسی مستولی شود، تا زمانی که دین و ایمان و اعمال او را به کلی نابود نسازد، دست‌بردار نیست. در فرهنگنامه رمزهای غزلیات شمس نیز گرگ نماد نفس معرفی شده است (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۵۵۷).

گرگ درنده است نفس بد، یقین چه بهانه می‌نهی بر هر قرین
(همان، ۱۳۷۳، ج ۶: ۴۸۵۶)

آتش اندر زن به گرگان چون سپند زان که آن گرگان، عدو یوسف‌اند
(همان، ج ۲: ۱۲۵۹)

گر نخواهی که تو را گرگ هوا بر درد چون تو را خواند سوی خویش شبان نستیزی
(همان، ۱۳۷۶: ۱۰۵۹)

نفس است چو گرگ، لیک در سر بر یوسف مصر بر فرزایم
(همان: ۵۹۹)

۲-۲-۲. خوک: به‌طور کلی، خوک نماد گرایش‌های پنهان، تحت تمام اشکال جهالت، شکم‌بارگی، جلوه‌فروشی و خودپرستی است. در بسیاری از اسطوره‌ها، نقش ورطه و غرقاب به خوک منتسب شده است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۳۳). از فحوای ابیات مثنوی و غزلیات شمس چنین استنباط می‌شود که مولوی خوک را به‌سبب آفرینش نجس و پلیدش، به نفس تشبیه کرده است.

در قدس دلت چو خوک دیدی ملک قدسست فرنگ دارد
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۸۹)

در وجود ما هزاران گرگ و خوک صالح و ناصالح و خوب و خشوک
(همان، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۴۱۷)

سوی آهویی به صیدی تاختی خویش را تو صید خوکی ساختی
(همان، ج ۶: ۳۶۸۴)

۲-۲-۳. شیر: شیر در متون عرفانی، اغلب نماد قدرت، خدا و ولی مطلق است و دمیری آن را مظهر «شجاعت و قساوت و حمله‌وری» آورده است (دمیری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۰). به نظر می‌رسد که به خاطر قدرت زیاد نفس در غلبه بر خواطر انسان‌ها، و شدت قساوت آن در نابود کردن دین و ایمان و اعمال انسان‌ها، مولوی گاهی آن را به‌عنوان نماد نفس قرار داده است. در کتاب رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی می‌خوانیم که «هر انسانی شیر یا خصم قوی‌تری در بطن خویش دارد که همان نفس اوست و کشتن این شیر باطن جز به کوشش بنده و توفیق و دستگیری حق ممکن نیست» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۶۶). شیر «هرچند مظهر قدرت و عقل و عدالت است، در عین حال نشانه غایت غرور و خودپرستی است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۱۱). بر اساس مشاهدات یوحنا صلیبی «شدت امیال خشمگنانه شیر نماد خواسته‌های قهرآمیز و نیروهای لگام‌گسیخته است، و بدین ترتیب شیر شکمباره و نماد حرص کورکورانه است» (همان: ۱۱۴).

ای نفس شیر شیررگ، چون یافتی زان عشق تک انداز تو در پیش سگ، این لوت و خون را ساعتی
(مولوی، ۱۳۷۶: ۹۰۷)

گر سگی کردیم، ای شیر آفرین شیر را مگمار بر ما از کمین
(همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۱۹۷)

۲-۲-۴. روباه: روباه، نماد ریاکاری، حيله‌گری، تزویر، و در فرهنگ مسیحی مظهر اهریمن، خیانت و فریب شیطان آورده شده است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۷۵). ارتباط روباه با خدایان باروری، بدون شک به علت نیروی شهوت‌بارگی‌اش است که تقریباً در سراسر دنیا به این صفت معروف است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۳۶۶). مشتاق‌مهر نیز روباه را در غزلیات شمس رمز نفس قید کرده است (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۴۱۱).

اگر پاکی و ناپاکی، مرو زین خانه زاکسی گناهی نیست در عالم تو را ای بنده چون رفتن
تویی شیر اندر این درگه، عدو راه تو روبه بود بر شیر بدنامی از این چالش زبون رفتن
(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۹۶)

در پناه شیر کم ناید کباب روبها تو سوی جیفه کم شتاب
(همان، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۲۴۲)

۲-۲-۵. خرگوش: خرگوش، نماد شهوت و خدمتکار و همدم جادوگران است
(کوپر، ۱۳۸۰: ۱۲۷) و بودا خرگوش را نماد قربانی نفس می‌دانت (همان‌جا).

نفس خرگوش به صحرا در چرا تو به قعر این چه چون و چرا
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۳۵۲)

۲-۳. پرندگان: گاهی نیز از نماد پرندگان برای این تصویرسازی بهره‌گیری می‌کند؛

نظیر:

۲-۳-۱. زاغ: زاغ از پرندگان دو خصلته ذکر شده است؛ در بُعد منفی، نماد تاریکی و شر، ایزد مردگان، خونریزی و شرارت، مردار، ناپاکی، نابودی و فریبکاری، اهریمن و گناه است (نک: کوپر، ۱۳۸۰: ۱۷۸-۱۷۹) در فرهنگ اسکاتلند، زاغ را پرنده شیطان می‌دانستند (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۲۳). در فرهنگ نمادها از آن به‌عنوان صفت آدم دزد یاد شده است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۲۷). مشتاق مهر نیز در فرهنگنامه رمزهای غزلیات شمس، زاغ را رمز نفس اماره دانسته است (مشتاق مهر، ۱۳۹۲: ۴۲۱).

هین مدو اندر پی نفس چو زاغ کاو به گورستان برد نه سوی باغ
(مولوی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۱۳۱۲)

چو مشتری دو چشم تو حی قیوم است به چنگ زاغ مده، چشم را چو مرداری
(همان، ۱۳۷۶: ۱۱۳۶)

۲-۳-۲. خفاش: نماد تاریکی، جادوگری و کینه‌جویی، بدبختی و ناپاکی و بت‌پرستی،

و پرنده اهریمن است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۳۱). در فرهنگ نمادها «بال‌های شیطان شبیه بال‌های خفاش است» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۲۷).

کان تفِ خورشید شهوت برزند آن خفاشِ مرده‌ریگت پرزند
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۰۶۰)

۳-۳-۲. مرغ: در فرهنگ مصور نمادهای سنتی، مرغ سیاه، نماد شیطان‌صفتی، اهریمن است و مرغ تاجدار مظهر سلطه مونث یا زن بی‌باک است (کوپر، ۱۳۸۰: ۳۴۸-۳۴۹). ولی از فحوای شعر چنین استنباط می‌شود که مولوی کشتن نفس بدخواه و وقت‌شناس را به بریدن سر مرغ بی‌هنگام‌خوان تشبیه کرده است.

لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را سر بریدن واجب است اعلام را
سر بریدن چیست؟ کشتن نفس را در جهاد و ترک گفتن نفس را
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۵۲۴-۲۵۲۵)

۴-۲. موجودات خیالی: در علم بیان معمولاً تشبیه عقلی به عقلی، نامطلوب است، زیرا هدف تشبیه، محسوس گردانیدن و تشخیص دادن به مشبه است و این امر در تشبیه عقلی به عقلی اتفاق نمی‌افتد (نک: شمیسا، ۱۳۸۵: ۷۵ و ۷۸). با وجود این، با توجه به وجود این نوع موجودات در داستان‌هایی که از ازمینه قدیم برایمان با توصیف کامل جزئیات نقل می‌شد و ما در ذهن خود از این موجودات خیالی تصاویر وحشتناک داریم و این تصاویر برای ما در حکم تصاویر عینی است، مولوی نیز برای محسوس گردانیدن پلشتی‌های نفس گاهی آن را به موجودات خیالی همانند می‌کند.

۴-۲-۱. غول: غول سمبل نیروهای وحشی طبیعت و مظهر نیروی آتش (نک:

کوپر، ۱۳۸۰: ۲۷۰) و مظهر استبداد است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۹۶). «در بسیاری از موارد، غول چیزی جز تصویری از یک من خاص نیست، بر این من باید فایق شد تا من برتر رشد یابد» (همان، ج ۴: ۳۶۷).

بهر این بعضی صحابه از رسول ملبتمس بودند مکر نفس غول
کاو چه آمیزد ز اغراض نهان در عبادت‌ها و در اخلاص جان
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۵۳۸-۵۳۹)

۲-۴-۲. دیو: نمادگرایی دیو شبیه نمادگرایی غول است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۹۶). مشتاق مهر هم دیو را نماد نفس در آثار مولوی گرفته است (مشتاق مهر، ۱۳۹۲: ۴۰۵).
چون که سلیمان برود، دیو شهنشاه شود چون برود صبر و خرد، نفس تو اماره شود
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴۱)

من آن دیوانه بدم که دیوان را همی بدم زبان مرغ می‌دانم، سلیمانم به جان تو
(همان: ۸۱۱)

نفس شومت را بکش آن دیو توست تا ز جیبت سر بر آرد حوریان
(همان: ۷۵۹)

۲-۴-۳. اژدها: اساساً اژدها نماد شرّ و گرایش‌های شیطانی است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۲۳). اژدها به‌عنوان نماد شیطانی، با مار همسان است (همان: ۱۲۴). اژدها با ایزدان جهان زیرین مرتبط است و سمبل ویرانگری و شرارت... است و کشتن آن یعنی کشکمش میان نور و تاریکی، نابودی نیروهای ویرانگر شرّ، غلبه انسان بر نفس اماره است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۷-۱۸). در کتاب مقدس نیز حیوانی یکسره مشئوم است (نک: فرای، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

نفس اژدهاست با صد زور و فن روی شیخ او را زمرد دیده‌کن
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۵۴۸)

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است
(همان: ۱۰۵۳)

که لعل آن مه، خاصیت زمرد داشت از آن بیست از او اژدهای نفس به صبر
(همان، ۱۳۷۶: ۴۵۶)

۵-۲. **جوندگان، خزندگان و حشرات:** مولوی گاهی نیز برای به تصویر کشیدن پلشتی‌های نفس از نماد جوندگان و خزندگان و حشرات بهره می‌گیرد و از این طریق، علاوه بر ملموس‌تر کردن زشتی‌های نفس، نوعی ویژگی جاندارانگاری (Animism) نیز به آن می‌دهد، همانند:

۱-۵-۲. **سوسمار:** بی‌شفقتی سوسمار معروف است، چنان‌که بچه‌های خود را می‌خورد. در سخت جان‌کندن نیز، به جان دادن سوسمار مثل زنده همان‌گونه که به جان کنش مار مثل زنده سوسمار نماد شهوت است، به‌گونه‌ای که در کتاب *منافع حیوان آمده* است «سوسمار را دو قضیب باشد» (نک: مراغی، ۱۳۸۸: ۱۷۰). در *مثنوی معنوی* علاوه بر موارد مذکور، ظاهراً دلایل دیگری هم برای نمادِ نفس قرار گرفتن سوسمار، مورد توجه مولوی بوده است؛ به این شکل که، همان طوری که سوسمار برای فرار از گرفتار شدن، در دل خاک سوراخ‌ها و گریزگاه‌های زیادی را درست می‌کند، نفس نیز برای غلبه بر دل، و گریز از گرفتار شدن، منفذهای متعددی را در دل تعبیه می‌کند و اگر از سوراخی او را از دل بیرون کنی، از سوراخی دیگر وارد دل می‌شود.

دشمنی داری چنین در سرّ خویش مانع عقل است و خصم جان و کیش
یک‌نفس حمله کند چون سوسمار پس به سوراخی گریزد در فرار
در دل او سوراخ‌ها دارد کنون سر ز هر سوراخ می‌آرد برون
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۰۵۵-۴۰۵۷)

۲-۵-۲. **خارپشت (= قنفذ، اشغر):** خارپشت در اساطیر ایران باستان جایگاه رفیعی دارد، مخترع آتش و تمدن‌ساز است (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۶۶)، ولی «شمایل‌نگاری قرون وسطایی، جوجه‌تیغی را نماد خساست و شکم‌بارگی عرضه می‌کند» (همان‌جا). با توجه به ابیات ذیل، از جمله وجه‌شبه‌هایی که مولوی بین خارپشت و نفس کشف می‌کند، یکی حرکت مخفیانه است، به این شکل که همان طوری که خارپشت سر

خود را مخفی می‌کند و به محض اینکه فرصت یافت، برون آورده و دشمنان خود را مغلوب می‌کند، نفس نیز هر آن مترصد است و به محض یافتن فرصت، کمین می‌گشاید و دشمن خود را صید می‌کند، وجه شبه دیگر بین نفس و خارپشت (= اشغر) برگرفته از باور عامیانه است که طبق این باور، هر وقت بخواهند جوجه تیغی را بزنند، جوجه تیغی برای ترساندن دشمن خود، تیغ‌هایش را سیخ می‌کند، از این روی جثه‌اش بزرگ‌تر به نظر می‌رسد، نفس مؤمن نیز به این شکل عمل می‌کند، یعنی موقع ریاضت، نفس ابتدا مقاومت نشان می‌دهد تا مؤمن را از ریاضت دلسرد می‌کند، ولی مؤمن باید آگاهانه به ریاضت خود ادامه دهد و پا پس نکشد تا بتواند این دشمن اندرونی را به زانو درآورده و شکست دهد.

نام پنهان گشتن دیو از نفوس و اندر آن سوراخ رفتن، شد خنوس
 که خنوش چون خنوس قنذ است چون سر قنذ و را آمد شد است
 که خدای آن دیو را خناس خواند کاو سر آن خارپشتک را بماند
 تا چو فرصت یافت سر آرد برون زمین چنین مگری شود مارش زیون
 گر نه نفس از اندرون راهت زدی ره‌زنان را بر تو دستی کی بدی
 (مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۰۵۸-۴۰۶۲)

نفس مؤمن، اشغری آمد یقین کاو به زخم رنج زفت است و سمین
 (همان، ج ۴: ۹۹)

۲-۵-۳. موش: جانوری است موذی و حيله‌گر که برای رسیدن به خواسته‌اش، راه‌های بسیاری می‌داند. «موش‌ها فرومایگی و مرگ را تداعی می‌کنند (سرلو، ۱۳۸۹: ۷۴۷). موش مانند مار است و با «جهان زیرین نیروهای تاریکی، حرکت مداوم، اضطراب بی‌دلیل؛ گردنکشی در ارتباط است» (کوپر، ۱۳۸۰: ۳۵۸). در زندگی مردم حضور بسیار داشته است و همه چیز آن‌ها را نابود می‌سازد. موش تصویری از حرص و ولع، اعمال

شبانه و پنهانی به لحاظ می‌آورند (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۳۸). در نظر مولوی، نفس همانند موشِ دزد است و برای اینکه حاصل دسترنج ما را به یغما ببرد، در انبار دل ما حفره‌های زیادی زده است و اگر ما مراقب و مواظب یکی از حفره‌ها باشیم و از دیگری غافل باشیم، موش نفس از حفره‌های دیگر به انبار وارد شده و ضمن غارت اندوخته‌های ما، انبار را هم ویران خواهد کرد.

نفس موشی نیست الا لقمه‌رند قدر حاجت موش را عقلی دهند
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۲۷۳)

موش تا انبار ما حفره زده است وز فنش انبار ما ویران شده است
(همان، ج ۱: ۳۷۹)

۲-۵-۴. کرم: کرم، مظهر مرگ، فساد و زمین است (کوپر، ۱۳۸۰: ۲۹۰). یونگ کرم را نماد «وجه نابودگرِ لبیدو می‌داند» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵۴۵). به نظر می‌رسد مولوی نفس را به خاطر ناچیز و حقیر بودن در مرحله آغازین به کرم تشبیه کرده است که این کرم ناچیز در اثر فرصت یافتن‌ها و غارت اندوخته‌های انسانی، تبدیل به ازدهایی مهیب شده است.

ای نفس تو شد گنه‌فزایی کرمی بُد و گشت ازدهایی
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۲۷۱)

ازدها گشته‌است آن مار سیاه آنکِ کرمی بود افتاده به راه
(همان، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۲۸۵)

۲-۵-۵. مار (= ثعبان): مار جانوری است با ویژگی‌های عجیب، از جمله اینکه پوست می‌اندازد، پیوسته جوان می‌گردد و عمر دوباره می‌یابد، خوش‌خط‌و‌خال است و همین زیبایی آن ممکن است که انسان غافل را وسوسه کند که به او دست بزند (رحیمی، موسوی و مروارید، ۱۳۹۳: ۱۶۴). مارها چون در حفره‌های زمینی می‌زیند، با جهان زیرین

و دنیای مردگان پیوند دارند و چون در اغوای آدم و حوا نقش داشته، با شر و شهوت مرتبط است (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۴۷).

مار شیطانی است جاودانی (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷، ج ۵: ۹۰) مار به حضرت آدم (یا بیش از آن به حوا) می‌باوراند که درخت مرگ همان درخت زندگی بود (همان: ۹۱). نماد هرزگی است، شرورترین حیوان است، اوست که عفت دوشیزگی حوا را ربود، و به او میل معاشقه حیوانی را الهام کرد. تمامی اعمال خلاف عصمت و تمام روسپیگری‌های حیوانی در میان انسان‌ها از اوست (همان: ۹۲).

دایم اندر آب، کار ماهی است مار را با او کجا همراهی است
 لیک در کُهِ مارهای پرفن‌اند اندر این یم ماهیی‌ها می‌کند
 مکرشان گر خلق را شیدا کند هم ز دریا تاسه‌شان رسوا کند
 و اندر این یم ماهیان پرفن‌اند مار را از سحر ماهی می‌کنند
 (مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۵۹۵)

آن مار زشت را تو کنون شیر می‌دهی نک ازدها شود که به طبع آدمی خور است
 (همان، ۱۳۷۶: ۲۱۰)

۶۵-۲. مگس: مگس معمولاً ایزدان شر و فساد را تداعی می‌کند. عمدتاً نمایانگر نیروی فوق طبیعی شر است. و دیوان غالباً به صورت مگس تصویر شده‌اند (کوپر، ۱۳۸۰: ۳۵۳).

بنشسته حس نفسِ خس، نزدیک کاسه چون مگس گر کاسه نگزیدی مگس، در حین مگس عنقاستی
 (مولوی، ۱۳۷۶: ۹۰۹)

نفسِ ضعیف‌معهده را من نکنم حریفِ خود زانکِ خدوک می‌شود، خوان مرا از این مگس
 (همان: ۴۷۵)

۶۲. اشخاص

یکی دیگر از عناصری که مولوی برای تصویر کشیدن «نفس» از آن بهره‌گیری می‌کند،

اشخاص هستند که طیف مختلفی را شامل می‌شود. این اشخاص گاهی شخصیت‌های اسطوره‌ای منفی هستند، گاهی شخصیت‌های مثبت و گاهی هم عام هستند. مولوی با کشف وجه‌شبه‌هایی مختلف بین هرکدام از این عناصر و نفس، برای به تصویر کشیدن نفس از آن‌ها بهره‌گیری می‌کند. در ذیل به مهم‌ترین این اشخاص اشاره می‌شود:

۱-۶۲. شخصیت‌های عام

۱-۱-۶۲. زن (= مادر، کدبانو، ماده، انثی): زن در کلمات شیخ اشراق کنایه از شهوت است (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۴۵). از حضرت پیامبر(ص) حدیثی نقل شده است که می‌فرمایند: «شَاوِرُوهْنٌ وَ خَالِفُوهْنٌ» با زنان مشورت کنید و برخلاف نظر آن‌ها عمل کنید (صدری‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۸۵). مولوی در تأویل‌های خود از این حدیث، به انحای مختلف و در جای‌جای مثنوی توضیح می‌دهد که در این حدیث که به ظاهر به زنان اشاره می‌کند، در حقیقت مقصود پیامبر(ص) نفس بوده است، زیرا لفظ نفس در زبان عربی «مونث» است، از این‌روی پیامبر(ص) آن را به زن تشبیه کرده است.

نفس توست آن مادر بدخاصیت که فساد اوست در هر ناحیت

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۸۲)

هست مادر نفس و بابا عقل راد اولش تنگی و آخر صد گشاد

(همان، ج ۶: ۱۴۳۷)

نفس همچون زن، پی چاره‌گری گاه خاکی، گاه جوید سروری

(همان، ج ۱: ۲۶۲۱)

نفس خود را زن شناس، از زن بتر زانک زن جزوی ست، نفست کل شر

(همان، ج ۲: ۲۲۷۲)

عقل جزوی اش نر و غالب بود نفس انثی را خرد سالب بود

(همان، ج ۵: ۲۴۶۴)

نفسِ ماده کیست تا ما تیغ خود بر وی زنیم زخم بر رستم زنیم و زخم از رستم خوریم
(همان، ۱۳۷۶: ۶۰۵)

هلا ای نفس کدبانو، منه سر بر سر زانو ز سالوس و ز طراری، نگرده جلوه این معنی
(همان: ۱۲۵۶)

گفته است مصطفی که ز زن مشورت مگیر این نفس ما زن است، اگر چه که زاهده است
(همان: ۲۰۵)

۶-۱-۲. مخنث: مولوی گاهی نیز در مقابل قدرت و اراده فوق‌العاده خود، نفس را
زبون می‌یابد و آن را مخنث خطاب می‌کند.

هزار رستم دستان به گرد ما نرسد به دست نفسِ مخنث چرا زبون باشم
(همان: ۶۵۹)

۶-۱-۳. هندو: با توجه به اینکه در باورهای عامیانه، طالع هند، زحل و نحس است
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل زحل).

طالع هند، خود زحل آمد گر چه بالاست، نحس شد نامش
(مولوی، ۱۳۷۶: ۵۰۲)

و هر بدی که به آدمی می‌رسد، از نحوست زحل است، از این روی، نفس هم همانند
ستاره زحل است که هر بدی و بدبختی از جانب آن به شخص می‌رسد.

نفس هندوست و خانقه دل من از برون نیست جنگ و آرامش
(همان: ۵۰۲)

۶-۱-۴. روستایی بچه: در آثار مولوی، روستا جایگاهی پست دارد و ارتباط داشتن با
آن منشأ هر نوع پستی و حماقت است:

ده مرو! ده، مرد را احمق کند عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند
(همان، ۱۳۷۳، ج ۳: ۵۱۷)

و همان‌گونه‌ای که در بیت اول ذیل مشهود است، فرد منسوب به روستا، دغل، لافزن، سُخره‌کن، عیار و... است و مولوی با توجه به این اوصاف است که نفس را در پلیدی به روستایی‌بچه تشبیه کرده است.

روستایی‌بچه‌ای هست درونِ بازار دغلی، لافزنی، سُخره‌کنی، بس عیار
 که از او محتسب و مهترِ بازار بدرد در فغان‌اند از او، از فقعی تا عطار
 محتسب عقل تو است، دان که صفات بازار و آن دغل هست در او، نفسِ پلید مکار
 (همان: ۴۳۲)

۲-۶۲. شخصیت‌های تاریخی و اساطیری با چهره منفی

اشخاص تاریخی و اساطیری زیادی وجود دارند که با رفتارهای زشت و پلید خود، نماد و مظهر نفس اماره در روی زمین شناخته شده‌اند، و مولوی به برخی از آن‌ها در آثار خود اشاره کرده است. اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

۱-۲-۶۲. شیطان: شیطان با اسطوره مار، گول و... خویشی دارد (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۲۱). نماد تمام نیروهای آزارنده، ظلمانی و ضعیف‌کننده آگاهی است. شیطان سقوط در نامعلومی و ابهام است (همان‌جا). سر شیطان شبیه سر بز یا شتر (همان: ۱۲۲)، و بال‌های آن به بال‌های خفاش شباهت دارد (همان: ۱۲۷). علاوه بر موارد مذکور، مولوی هم‌نوا با دیگر عرفا بر این باور است که شیطان و نفس موجود واحدی هستند که به دو شکل مجزا و مختلف جلوه کرده‌اند. همان‌طوری که در فرهنگ تلمیحات معاصر نیز آمده است، «در باورها و عقاید مردم، شیطان، تغییر شکل زیادی داده است» (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۰۰).

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند در دو صورت خویش را بنموده‌اند
 (مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۰۵۳)
نفس و شیطان بوده ز اول واحدی بوده آدم را عدو و حاسدی
 (همان: ۳۱۹۷)

از اسلم شیطانی، شد نفس تو ربانی ابلیس مسلمان شد، تا باد چنین بادا
(همان، ۱۳۷۶: ۸۰)

۲-۲-۶۲. سوفسطایی: «سوفسطائیه قومی از حکمای باطل بودند که قایل به حقایق اشیا نبودند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل سوفسطائیه) و برای غلبه بر مدعی در مباحثه، به هر وسیله‌ای متشبث می‌شدند. مولوی نیز با توجه به اینکه نفس برای دور کردن انسان از حقیقت و به بیراهه کشاندن او به هر دستاویزی متوسل می‌شود، آن را به سوفسطایی مانند کرده است.

نفس سوفسطایی آمد، می‌زنش کش زدن سازد، نه حجت گفتنش
(مولوی، ۱۳۷۳: ج ۲: ۳۵۰۰)

۳-۲-۶۲. فرعون: فرعون لقب سلاطین باستانی مصر است؛ ولی فرعونی که نام او بیشتر در متون ادبی و دینی آمده است، رامسس دوم است که در زمان حضرت موسی زندگی می‌کرد؛ سرکشی کرده و دعوی ربوبیت کرد و به مردم ستم روا داشت و آن‌ها را از پرستش خدا باز داشت (نک: شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۳۷-۴۴۲). فرعون در ادبیات اسلامی ایران، با الهام از آیات قرآن، به عنوان مظهر و نماد تکبر، تجبر، طغیان، سرکشی و... مشهور شده است (نک: یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۲۱). و هریک از این خوی‌های پلید در حقیقت از خصلت‌های نفس اماره است، از این‌روی مولوی نفس را به فرعون مانند کرده است. مشتاق‌مهر و پورنامداریان نیز فرعون را نفس اماره دانسته‌اند (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۵۲۹؛ پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۱۲).

نفس فرعونی است، هان سیرش مکن تا نیارد یاد از آن کفر کهن
بی‌تف آتش نگرده نفس، خوب تا نشد آهن چو اخگر، هین مکوب
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۳۶۲۱-۳۶۲۲)

نفس به مصر است امیر، در تک نیل است اسیر باش بر او جبرئیل دود برآور ز عود
(همان، ۱۳۷۶: ۳۵۸)

حق است اگر ز عشق موسی بر فرعونان نفس، مارید
(همان: ۳۰۰)

از وفور مدح‌ها، فرعون شد کُن ذلیل النفس هوناً لاتسد
(همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۸۶۷)

فرعون بدان سختی، با آن همه بدبختی نک موسی عمران شد تا باد چنین بادا
(همان، ۱۳۷۶: ۸۰)

۴-۲-۶۲. قارون: قارون ثروتمند معروف معاصر حضرت موسی بود که مرتد گشته و دروغگو بود. در فرهنگ اسلامی و به تبع آن در ادب فارسی، قارون کنایه از کسی است که در اندوختن مال افراط ورزد و مظهر مجسم زراندوزی است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۴۸). ولی به نظر می‌رسد وجه‌شبهی که مولوی در تشبیه نفس به قارون به آن توجه داشته، «درون خاک رفتن» نفس در اثر سعی و تلاش عارف و در زمین فرورفتن قارون در اثر دعای حضرت موسی بود.

نفس چون قارون ز سعی ما درون خاک شد بعد از آن مردانه سوی گنج قارون تاختم
(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۰۵)

۵-۲-۶۲. نمرود: نمرود اسم پادشاهی است بت‌پرست که در زمان حضرت ابراهیم^(ع) می‌زیست، وی دعوی خدایی داشت و دستور داد تا آتشی درست کرده، ابراهیم را در آتش اندازند (نک: شمیسا، ۱۳۷۵: ۵۷۹-۵۸۰). نمرود در ادب فارسی به‌عنوان چهره‌ای سرکش و طاغی در برابر حضرت ابراهیم^(ع) معرفی شده است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۲۳) مولوی هم نفس را نمرودی می‌داند که با شعله‌ور کردن آتش سرکشی و طغیان، ابراهیم عقل و جان را به نابودی می‌کشاند.

نفس نمرود است و عقل و جان خلیل روح در عین است و نفس اندر دلیل
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۳۱۱)

تا ز نارِ نفسِ چون نمرود تو وارهد این جسم همچون عود تو
(همان، ج ۱: ۳۷۰۲)

در تو نمرودی است آتش در مرو رفت خواهی، اول ابراهیم شو
(همان: ۱۶۰۶)

۳-۶۲. شخصیت‌های تاریخی و اساطیری مثبت

جالب توجه است که مولوی گاهی نیز وجه شبه‌ی بین اشخاص مثبت تاریخی و نفس کشف می‌کند، و با برهم زدن عرف، نفس را به آن اشخاص - البته از منظری - تشبیه می‌کند.

۱-۳-۶۲. اسماعیل: مولوی بر این باور است که همان طوری که حضرت ابراهیم سرِ اسماعیل را برای قربت الی الله می‌برید، عارف نیز برای رسیدن به قرب خدا، باید نفس خود را قربانی کند، زیرا «در آثار عرفانی، رسم قربانی با تطبیق با مطالب و تعبیرات عارفانه از جمله نفس اماره و لزوم قربانی کردن آن، جلوه‌ای خاص یافته است. سالک با قربانی کردن نفس اماره و دیگر پلیدی‌ها به قرب خدا نایل می‌شود که از آن به فنای فی الله تعبیر می‌شود که پلی است برای رسیدن به مقامی بالاتر، یعنی بقای بالله (حسن آبادی و ادیبان، ۱۳۹۵: ۳۳).

تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل کرد جان تکبیر بر جسم نیل
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۱۴۵)

۲-۳-۶۲. رستم: رستم معروف‌ترین پهلوان ایرانی است که به جنگاوری و شکست‌ناپذیری و قدرت بازو، بی‌نظیر بود. همان طوری که مولوی در بیت، نفس را به خاطر قدرت بی‌نظیر آن به شیر تشبیه کرده، در اینجا نیز با همان وجه شبه، نفس را به رستم مانند کرده است.

گرچه نفست رستمی باشد مسلط بر دلت لرز بر وی افکند چون بر گل لرزان صیام
(همان، ۱۳۷۶: ۶۰۸)

۳-۳-۶۲. مانی: مانی از مدعیان پیامبری در دوره ساسانیان بود و در ادبیات فارسی،

نقاش است و به آفریدن نقش‌های بسیار زیبا و حیرت‌انگیز مشهور است. نفس نیز با توجه به اینکه امورات زشت و مکروه را به صورتی دلنشین و زیبا در خیال افراد به تصویر می‌کشد، به مانی تشبیه شده است.

بگو به نفس مصور، مکن چنین صورت از این سپس متراش این چنین بت، ای مانی
(همان: ۱۱۳۲)

۷-۲. عناصر اربعه

یکی دیگر از عناصری که مولوی برای تصویرسازی نفس و مجسم ساختن پلشتی‌های آن، از آن‌ها با بسامد فراوان استفاده می‌کند، عناصر اربعه هستند. در این گروه عناصری قرار می‌گیرند که با اجسام و پدیده‌های طبیعت در ارتباط هستند و با توجه به اینکه همهٔ موارد و عناصر بهره‌گیری شده دارای جسم هستند و با حواس قابل درک می‌باشند، در مجسم ساختن و شناساندن نفس مجرد و انتزاعی، تأثیر بسزایی دارند.

۷-۲-۱. عناصر مربوط به پدیده‌های طبیعت

منظور از پدیده‌های طبیعی، عناصری هستند که بدون دخالت بشر در طبیعت وجود دارند و در ساخت آن‌ها بشر هیچ نوع دخالتی ندارد. و مولوی برای محسوس گردانیدن نفس از آن‌ها بهره برده است که در ذیل به اهم آن‌ها اشاره می‌شود.

۷-۲-۱-۱. آب سیاه (آب شور): آب سیاه کنایه از شهوات، نفسانیات و هواهای نفسانی است. مولوی بر این باور است که بت تراشیده شده به دست کافران، در مثل همانند آب سیاه موجود در کوزه محدود است و پس از زمانی کوتاه، جریان آن قطع می‌شود، اما نفس اماره، خود بتگر و بت‌سازی است که همانند چشمه‌ای لاینقطع همیشه جاری است (نک: زمانی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۷۴). مولوی در برخی از جاها نیز به جای آب سیاه، از تعبیر آب شور استفاده می‌کند.

بت، سیاهابه است در کوزه نهان نفس مرآب سیاه را چشمه دان

آن بت منحوت چون سیل سیاه نفس بتگر، چشمه‌ای بر آبراه
(مولوی، ۱۳۷۳: ۷۷۵/۱ - ۷۷۶)

چه جویی ذوق این آب سیه را؟ چه بویی سبزه این بام تون را
(همان، ۱۳۷۶: ۸۷)

پنبه ز گوش دور کن بانگ نجات می‌رسد آب سیه در مرو کاب حیات می‌رسد
(همان: ۲۴۳)

ز آب شور سفر کن به سوی آب حیات رجوع کن به سوی صدر جان ز صف نعال
(همان: ۵۲۵)

۲-۱-۷-۲. بحر: بحر مکار در بیت ذیل، استعاره از نفس است. کف روی آب دریا را می‌پوشاند و آدمی ناآگاهانه، کف را زمین می‌انگارد و پای بر آن می‌نهد و غرق می‌شود. نفس نیز خطاهای بزرگ را کوچک می‌نماید تا آدمی مرتکب آن شود؛ سپس اندک اندک وی را به دریایی می‌کشاند که از آن رستن نتواند و غرقه‌اش گرداند (نک: شهیدی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۴۴۷).

بحر مکار است بنموده کفی دوزخ است، از مکر بنموده تفی
(همان، ج ۲: ۲۲۹۰)

۳-۱-۷-۲. ساحل: از فحوای شعر می‌توان چنین استنباط کرد که وجه‌شبه موجود بین نماد ساحل و نفس، دوری ساحل از دریای حقیقت و بی‌بهرگی ساحل‌نشینان از الطاف و نعمات موجود در تک دریا و همچنین بی‌نصیب بودن پیروان نفس اماره از دریای لطف و رحمت معشوق ازلی است.

ساحل نفس رها کن به تک دریا رو کاندر این بحر تو را خوف نهنگی نبود
(همان، ۱۳۷۶: ۳۲۶)

۴-۱-۷-۲. شوره خاک: در نظر مولوی نفس اماره شوره‌خاکی است که حاصلی برای

صاحبش ندارد، و هر محصولی در چنین زمینی بکارد، بهره‌ای برداشت نخواهد کرد، همچنین انسان‌ها نیز چنین سرنوشتی دارند و تا زمانی که نفس را از وجود خود بیرون نکنند، همه اعمال آن‌ها را نابود خواهد کرد و از زحمات خود طرفی نخواهند بست.

میان شوره‌خاکِ نفسِ جزوی به هر سویی درختی جویباری
(همان: ۹۹۰)

۲-۷-۱-۵. آهن و سنگ: مولوی در ابیات ذیل با الگوگیری از رسم قدیمی که از به هم زدن سنگ و آهن، تولید آتش می‌کردند، نفس را به آهن و سنگ، و بت را به شراری که از آن آهن و سنگ تولید می‌شود، تشبیه کرده است، بعد از مقایسه به این نتیجه می‌رسد که نفس امّ الفساد و ماده اصلی انواع فساد است، زیرا شرار را با آب توبه و ریاضت می‌توانیم خاموش کنیم، ولی آهن و سنگ هر لحظه شراری دیگر تولید می‌کند.

آهن و سنگ است نفس و بت شرار آن شرار از آب می‌گیرد قرار
سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود؟ آدمی با این دو کی ایمن بود؟
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۷۳-۷۷۴)

۲-۷-۱-۶. سموم: سموم بادهای گرم را گویند که بر هرچه بگذرد، بسوزاند و هلاک کند (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل سموم). مولوی بر این باور است که نفس همانند سموم است که اگر بر دل مستولی گردد، دل را بیمار کند و طبیعت آن دگرگون شود، از این روی هرچه را جذب کند، آن نیز بر اثر استیلای نفس بر وجود سالک تغییر طبیعت می‌دهد و بیمار می‌شود.

از سموم نفس، چون با علتی هرچه گیری تو مرض را آلتی
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۶۹۳)

۲-۷-۱-۷. چاه: مولوی بر این باور است که کسی که عاشق نیست، گرفتار خود و نفسانیات خود و اسیر چاه زندگی محدود حیوانی است... کسی که عاشق می‌شود، کمند

عشق و ریسمان لطف و کشش‌های معشوق، او را از قید نفس و تعلقات نفسانی و جسمانی می‌رهاند و دریچه زندگی در جهانی دیگر را به روی او می‌گشاید.

چون که کمند تو دلم را کشید یوسفم از چاه به صحرا دوید
آن که چو یوسف به چهم درفکند باز به فریادم هم او رسید
چون رسن لطف در این چه فکند چنبره دل، گل و نسرين دمید...
(همان، ۱۳۷۶: ۴۰۰-۴۰۱)

زنخ کم زن که اندر چاه نفسی تو آن چاه ز نخدان را چه دانی
(همان: ۹۸۶)

۸-۱-۷-۲ زمستان: مولوی بر این باور است که صحبت پیر همچون بهار، گرمی بخش مرید است و او را در راه رسیدن به حقیقت، پرامید و چست می‌کند، ولی پیروی از نفس همچون زمستان است که اراده مرید را سست و ضعیف، و دست و پای او را در طی طریق حقیقت کرخت می‌کند و با ناامید گردانیدن وی، او را از ادامه راه باز می‌دارد.

ما ز زمستان نفس، برف تن آورده‌ایم بهر تقاضای لطف نکته کاجی است آن
(همان: ۷۷۳)

۹-۱-۷-۲ خزان: در نظر مولوی هرگاه انسان بی هوای نفسانی را بگیرد، و روزگار در تحصیل شهوت صرف کند و از تربیت صحیح پیر دور بماند، بی‌گمان از پیشرفت و ترقی معنوی محروم می‌گردد و ادراک معنوی او که به حال استعداد است، به مرتبه ادراک و حس حیوانی منتزک می‌شود؛ پس می‌توان گفت که تربیت راستین و صحبت مرد کامل مانند بهار است که ادراک را پرورش می‌دهد و پیروی نفس و هوی همانند باد سرد خزانی است، از آن جهت که برگ و بار خرد را فرو می‌ریزد (نک: فروزانفر، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۴۱).

آن خزان نزد خدا نفس و هواست عقل و جان عین بهارست و بقاست
(مولوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۰۵۱)

۲-۷-۱۰. خار و خس: مولوی به این خاطر نفس را به خار تشبیه کرده است که همان گونه که خار در پای راهرو خلیده و او را از ادامه راه بازمی‌دارد، نفس نیز هر وقت در دل سالک ساکن شود، او را از رسیدن به حقیقت بازمی‌دارد. مشتاق مهر نیز خار را رمز نفس در آثار مولوی گرفته دانسته است (مشتاق مهر، ۱۳۹۲: ۳۱۴).

کسب فانی خواهدت این نفسِ خس چنـد کسب خس کنی، بگذار بس
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۶۰۲)

چو گلزار تو را دیدم، چو خار و گل برویدم چو خارم سوخت در عشقت، کلم بر تو تثار آمد
(همان، ۱۳۷۶: ۲۵۵)

نفس زین سان است، زان شد کشتنی اقلوا انفسکم گفت آن سنی
خار سه سوی است هر چون کش نهی در خلد و ز زخم او تو کی جهی
آتش ترکِ هوا در خار زن دست اندر یار نیکوکار زن
(همان، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۷۴-۳۷۶)

۲-۷-۱۱. ابر: نفس همانند ابری است که با گسترده شدن خود، روی ماه حقیقت را می‌پوشاند.

یک زمان ابری بیاید تا پوشد ماه را ابر را در حین بسوزد برق جان‌افزای عشق (۱۶۷)
(همان، ۱۳۷۶: ۵۱۰)

بمیرید بمیرید وزین ابر بر آید چو زین ابر بر آید همه بدر منیرید
(همان: ۲۷۰)

۲-۷-۲. عناصر مصنوع بشر

مولوی برای مجسم ساختن پلشتی‌های نفس، گاهی نیز از عناصری بهره‌می‌گیرد که ساخت دست بشرند، اهم این عناصر عبارت‌اند از:

۲-۷-۱. بت: به عقیده مولوی، نفس، مادر همه بت‌هایی است که آن‌ها را

می‌پرستیم و اوست که هر لحظه چیزی را در چشم ما می‌آراید و به پرستش آن وامی‌دارد، از این‌روی ما باید این مادر بت‌ها را بکشیم، تا بت‌های دیگر از آن تولید نشوند.

چون سزای این بتِ نفس او نداد
از بت نفس‌ات بتی دیگر بزاد
مادر بت‌ها، بتِ نفسِ شماس
زانکِ آن بت مار و این بت ازدهاست
(همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۷۱-۷۷۲)

از توست نفسِ بت‌کده، چون مسجد الاقصی شد
وین عقل چون قنديل را بر سقف مینا می‌کشی
(همان، ۱۳۷۶: ۱۲۷۵)

تا چشم تو این است چه بینی
در بت‌گه نفس، نقشش مانی
(همان: ۱۰۲۵)

۲-۲-۷-۲. فرزین: وجه تشابه نفس و فرزین (وزیرِ شطرنج) در بیت ذیل غالبیت است، زیرا همان طوری که به‌خاطر حرکات و نمایش‌های متنوع فرزین، به‌ندرت مهره‌های دیگر می‌توانند بر آن غالب شوند، نفس نیز به‌دلیل مراتب مختلف، هر لحظه به شکلی خود را نمایان می‌کند لذا شناخت آن مشکل است و با کمتر شگرد و ابزاری از پای درمی‌آید.

ایمان فرسی دین را، مر نفس چو فرزین را
و آن شاه نوآیین را چه جای فرس باشد
(همان: ۲۶۲)

۳-۲-۷-۲. لنگر: لنگر آلتی آهنین پیوسته به طنابی طویل است که هرگاه بخواهند کشتی را متوقف سازند، آن را در آب افکنند (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل لنگر). نفس نیز همانند لنگر است که وقتی در دل سالک ساکن شود، مانع حرکت سالک به سوی معشوق و حقیقت می‌شود.

جان تقی فرشته‌ای، جان شقی درشته‌ای
نفس کریم کشتی، نفس لئیم لنگری
(مولوی، ۱۳۷۶: ۹۱۵)

کشتی نفس آدمی، لنگری است و سست‌رو زین دریا بنگذرد، بی‌ز کشاکش و خله
(همان: ۸۵۷)

۲-۷-۲-۴. عجل سمین: عجل سمین همان گوساله‌ای است که سامری، در زمان
غیبت حضرت موسی آن را درست، و مردم را به پرستیدن آن دعوت کرد، همان طوری
که سامری در ادب فارسی، نماد سحر و جادوگری و کذب و خدانشناسی است، گوساله
نیز مظهر فریب و تحمیق و ناآگاهی است (نک: یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۴۴) و در نظر مولوی
نفس نیز همانند آن گاو سامری است که مظهر فریب است و با تحمیق انسان‌ها، آن‌ها را
از راه بندگی دور کرده و به پرستیدن خدایان دروغین ترغیب می‌کند.

نفس تو عجل سمین و تو مثال سامری چون شناسد دیده عجل سمین، تبریز را
(همان: ۱۰۷)

۲-۷-۲-۵. بند (= زندان، دام، جوال، مهار): وجه تشابه نفس با بند این است که
نفس نیز همانند بند، پای سالک را می‌بندد و مهار او را در دست می‌گیرد و او را از طی
طریق تحقیق بازمی‌دارد. مشتاق مهر هم بند را رمز جسم و نفس دانسته است
(مشتاق مهر، ۱۳۹۲: ۲۴۷-۲۴۸).

بمیرید، بمیرید، از این نفس بمیرید که این نفس چون بند است و شما همچو اسیرید
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۷۰)

مرغی که ز دام نفس خود رست هر جای که برپرد ترسد
(همان: ۲۹۳)

ز گولی در جوال نفس رفتی و گر نی ترک این خر می‌توان کرد
(همان: ۲۷۸)

هوای نفس، مهار است و خلق چون شتران به غیر آن شتر مست را مهار مگیر
(همان: ۴۵۶)

چو آدم توبه کن وارو به جنت چه و زندان آدم را رها کن
(همان: ۷۱۶)

۶-۲-۷-۲. زنار: زنار در ادب فارسی نماد کفر و ارتداد است و با توجه به اینکه نفس در نظر مولوی گبر و کافر است، زنار را نیز که از ملزومات آن است به همراه دارد.
زنار نفس بد را من چون گلوش بستم از گفت وارهم من، چون یک فغان برآرم
(همان: ۶۳۹)

۷-۲-۷-۲. حجاب: حجاب در لغت به معنی مانع است، و با توجه به اینکه نفس بزرگترین مانع انسان از رسیدن به حقیقت است، مولوی نفس را نماد مجسم حجاب گرفته است.

خواهی خود را بدو بدوزی برخیز و حجاب نفس برادر
(همان: ۴۱۸)

۸-۲-۷-۲. کمان: کمان در ابیات ذیل استعاره از نفس است، نفس در نظر مولوی کمانی است بازگونه‌کار، زیرا طبیعت تیر انسان را تغییر داده و او را همانند خود کز می‌کند تا انسان نتواند از این کمان رهایی یابد؛ و مولوی سفارش می‌کند که ای انسان اگر می‌خواهی از این کمان رهایی یابی، باید سعی کنی تا ابتدا خود را راست کنی، پس به محض اینکه راست شدی، بی‌گمان می‌توانی از این کمان رهایی یافته و به حقیقت اصابت کنی.

در کمان نهنند الا تیر راست این کمان را بازگون کز تیرهاست
راست شو چون تیر و واره از کمان کز کمان هر راست بجهد بی‌گمان
(همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۳۸۴-۱۳۸۵)

۹-۲-۷-۲. آتش (نار، دوزخ، جحیم): در نظر مولوی آتش دوزخ، نماد نفس و احوال آن است، زیرا اولاً نفس هم همانند دوزخ به دریاها کم‌وکاست نمی‌شود و هفت

دریا را درآشامد و ولی هنوز اشتهای آن فروکش نمی‌کند و بازهم «هل من مزید» می‌زند، ثانیاً مفسرین در تفسیر آیه شریفه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» (حجر: ۴۳ و ۴۴) هفت طبقه جهنم را به هفت خلق و خوی پست و درشت (حرص و شر، حقد و حسد، غضب، شهوت و کبر) تأویل کرده‌اند؛ از این رو مولوی بر این باور است که همچنان که دوزخ را درها و درکات متعدد است، نفس را هم شئون و اطوار مختلف است و هر دم به شکل و صورتی درمی‌آید و برای آنکه این درها بسته شوند، چاره‌ای جز کشتن نفس از طریق ریاضت و متابعت انبیا و اولیا وجود ندارد (نک: فروزانفر، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۱۱).

- صورت نفس ار بجویی، ای پسر قصه دوزخ بخوان با هفت سر
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۷۹)
- چون شما این نفس دوزخ خوی را آتشی گبر فتنه جوی را
(همان، ج ۲: ۲۵۵۹)
- داعی حق را اجابت کرده‌اید در جحیم نفس، آب آورده‌اید
(همان: ۲۵۶۷)
- نفس تو هر دم بر آرد صد شرار که ببیندم، منم ز اصحاب نار
جزو نارم، سوی کل خود روم من نه نورم که سوی حضرت شوم
(همان، ج ۳: ۲۴۶۴-۲۴۶۵)
- دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کاو به دریاها نگردهد کم و کاست
چون که جزو دوزخ است این نفس ما طبع کل دارد همیشه جزوها
(همان، ج ۱: ۱۳۷۵-۱۳۷۶)
- چون کند چک‌چک، تو گویش مرگ و درد تا شود این دوزخ نفس تو سرد
(همان، ج ۲: ۱۲۵۸)

نیم پروانه آتش که پر و بال خود سوزم منم پروانه سلطان که بر انوار می‌گردم
(همان، ۱۳۷۶: ۵۵۰)

ز آتش شهوت نزورید اهل دین باقیان را برده تا قعر زمین
(همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۸۶۲)

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌هایی که به عمل آمد می‌توان چنین گرفت که:

۱. تکامل معنوی انسان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشر در عرفان اسلامی است. انسان در مسیر رسیدن به این تکامل معنوی با موانع زیادی برخورد می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها وجود جوهری مجرد به نام نفس در ذات انسان است. با توجه به اینکه نفس مفهومی مجرد و انتزاعی و دور از ادراک است، مولوی به‌عنوان عارفی تیزبین برای شناساندن هرچه بهتر آن و به تصویر کشیدن رذیلت‌ها و پلشتی‌های آن به مخاطبان خود، از ترفندها و شگردهای مختلف هنری استفاده می‌کند تا از این طریق مخاطبان خود را از افتادن به دام نفس بر حذر دارد و آن‌ها را در راه رام کردن و تربیت یاری کند.
۲. با توجه به اینکه شکل روایی آثار مولوی، به‌خصوص در مثنوی به شیوه داستان در داستان است، مولوی با نبوغ ذاتی خود، موقع بیان کلمات، وجه‌شبه‌های جدیدی بین آن‌ها کشف و ارتباط‌های خاصی بین آن‌ها برقرار می‌کند؛ از این روی برای محسوس و عینی جلوه دادن زشتی‌های نفس، آن را به شکل بسیار گسترده به انسان، انواع حیوانات و پرندگان، موجودات خیالی، چونندگان و خزندگان، حشرات، اشخاص، عناصر اربعه، پدیده‌های طبیعی، عناصر ساخت بشر و... تشبیه می‌کند و در هریک از این تشبیهات خود، گوشه‌ای از رذیلت‌ها و پلشتی‌های نفس را در مقابل چشم مخاطب به تصویر می‌کشد.
۳. در بین تصاویر استفاده‌شده، اکثریت قریب به اتفاق مشابه‌ها محسوس و عینی هستند، مولوی تنها در بهره‌گیری از موجودات خیالی (غول، دیو و اژدها) از مشابه عقلی

استفاده کرده است. یکی دیگر از تصاویری که در تجسم نفس به کار رفته ولی بسامد کمتری دارد، اشخاص و حیواناتی هستند که اغلب با ویژگی‌های مثبت خود بین مردم مشهورند؛ مثل اسماعیل، رستم، مانی و شیر. در بین تصاویر دیگر نیز تشخیص که در آن مولوی یکی از صفات انسانی را به نفس نسبت می‌دهد با بسامد بالاتر در رتبه اول قرار دارد، و بهره‌گیری از نمادهای حیوانی (اهلی و وحشی) در رتبه دوم قرار می‌گیرد و بقیه تصاویر، به شکلی تقریبی، بسامد هم‌سطحی دارند و در رتبه سوم قرار می‌گیرند.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. احمدی، شهرام (۱۳۹۶)، «جلوه‌های تشبیهی نفس اماره در مثنوی مولانا»، مجموعه مقالات سومین همایش متن‌پژوهی ادبی (نگاهی تازه به آثار مولانا)، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱-۱۳.
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. حسن‌آبادی، محمود و ادیبان، فاطمه (۱۳۹۵)، «توصیف و تحلیل مضمون قربانی در اشعار بیدل»، کهن‌نامه ادب پارسی، سال هفتم، ش ۱، ۲۵-۵۰.
۵. دمیری، کمال‌الدین (۱۴۲۴ق)، حیاة الحیوان الکبری، الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چ ۲، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
۷. رحیمی، امین، موسوی، سیده زهرا و مروارید، مهرداد (۱۳۹۳)، «نمادهای جانوری نفس در متون عرفانی با تکیه بر آثار سنایی و عطار و مولوی»، متن‌پژوهی ادبی، سال

هیجدهم، شماره ۶۲، ۱۴۷-۱۷۳.

۸. زمانی، کریم (۱۳۸۱)، شرح جامع مثنوی معنوی، چ ۱۰، تهران: اطلاعات.
۹. سجادی، سید جعفر (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ ۷، تهران: طهوری.
۱۰. سرلو، خوان ادواردو (۱۳۸۹)، فرهنگ نمادها، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: داستان.
۱۱. شجری، رضا (۱۳۸۵)، «چهره‌های گونه‌گون نفس در مثنوی مولانا»، مطالعات عرفانی، شماره ۴، ۱۱۵-۱۴۰.
۱۲. شریفیان، مهدی و حجه‌فروش، فاطمه (۱۳۸۵)، «تصویرگری نفس با عناصر طبیعت در آثار منظوم مولوی»، مجله پژوهش علوم انسانی، سال هفتم، شماره ۱۹، ۷۶-۵۵.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، فرهنگ تلمیحات، چ ۵، تهران: فردوس و مجید.
۱۴. — (۱۳۸۵)، بیان، چ ۱ (ویرایش سوم)، تهران: میترا.
۱۵. شوالیه، ژان و گریبان، آلن (۱۳۸۲)، فرهنگ نمادها (ج ۳). ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. چ ۱. تهران: جیحون.
۱۶. — (۱۳۸۴)، فرهنگ نمادها (ج ۱)، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، چ ۲، تهران: جیحون.
۱۷. — (۱۳۸۴)، فرهنگ نمادها (ج ۲)، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، چ ۲، تهران: جیحون.
۱۸. — (۱۳۸۵)، فرهنگ نمادها (ج ۴)، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، چ ۱، تهران: جیحون.
۱۹. — (۱۳۸۷)، فرهنگ نمادها (ج ۵)، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، چ ۱، تهران: جیحون.

۲۰. شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۰)، شرح مثنوی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۸)، فرهنگ مآثورات متون عرفانی، چ ۱، تهران: سخن.
۲۲. طهماسبی، فرهاد و ایامی بدرلو، شهین (۱۳۹۵)، «بازتاب تمثیلی نفس اماره در مثنوی»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال دوازدهم، شماره ۴۲، ۱۸۳-۲۰۷.
۲۳. عفیفی، رحیم (۱۳۷۲)، فرهنگنامه شعری، چ ۱، تهران: سروش.
۲۴. علوی‌مقدم، محمد و اشرف‌زاده، رضا (۱۳۷۹)، معانی و بیان، چ ۲، تهران: سمت.
۲۵. فرای، نورتروپ (۱۳۸۸)، رمز کل: کتاب مقدس و ادبیات، ترجمه صالح حسینی، چ ۲، تهران: نیلوفر.
۲۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۲)، شرح مثنوی شریف، چ ۱۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۷. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹)، رساله قشیریه، تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۶، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. کتاب مقدس (۲۰۰۷)، چاپ استانبول.
۲۹. کوپر، جی سی (۱۳۸۰)، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، چ ۱، تهران: فرشاد.
۳۰. محمدی، محمدحسین (۱۳۸۵)، فرهنگ تلمیحات معاصر، چ ۲، تهران: میترا.
۳۱. مراغی، عبدالهادی بن محمد (۱۳۸۸)، منافع حیوان، به کوشش محمد روشن، چ ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۳۲. مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۹۲) فرهنگنامه رمزهای غزلیات مولانا، چ ۲، تهران: خانه کتاب.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.

۳۴. _____ (۱۳۷۶)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ ۱۴، تهران: امیرکبیر.

۳۵. وارنر، رکس (۱۳۸۹)، دانشنامه اساطیر جهان، برگردان ابوالقاسم اسماعیل پور، چ ۴، تهران: اسطوره.

۳۶. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چ ۱، تهران: فرهنگ معاصر.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی